

ثنا خالصی

۱

برایم یک جلد از کتاب های هرمان هسه را فرستادی و نوشتی «بخوان، آرامت می کند!»

سه شب بعد

«سیدارتا» هم زیر بالشم

دریازده شد...

۲

از لحاظ استراتژیکی

هر جا که می ایستم

دلتنگت می شوم:

حتی در صفر درجه ی آغوشت.

۳

از روزی که تو کم رنگ شدی

سایه ام

هی

پررنگ تر...

از روزی که او کم رنگ شد، من هی پررنگ تر شدم.

۵

می روی و من

پرازیک حس خیس می شوم

که اسمش رانمی دانم!

۶

نگاه کن!

تو خیس،

چمدانت خیس،

و فرودگاه را سیل برده!

سقف خواب هایم هم چکه می کند...

۴

زیر سایه ی یک عصر پاییزی می نشینم،

شاید باد

مراهم ببرد...